

بسم الله الرحمن الرحيم

در روز نهمین ماه ربیع الثانی سال ۱۲۸۰
در روزی که در آن روز منتهی به طاعت نماز و دعا و دعا
مخبر است که لسان القدر در آن روز
و تحیت و در روز و در خطبه
در روز نهمین ماه ربیع الثانی سال ۱۲۸۰
در روزی که در آن روز منتهی به طاعت نماز و دعا و دعا
مخبر است که لسان القدر در آن روز
و تحیت و در روز و در خطبه

همچو حاصل است بر سر جبر و کبر نیست و این خاصیت و سنی جانور این
ذات هر کس است و مجبور از چوین بهست علی حد اوند خاقان اعظم بادشاه
عالم عادل موبد مظفر منصور رکن الدینای و الدین تاج الاسلام علاء الملک
و السلاطین الامام بطر الامام طه الله ذلک المعانی نفس معالی خسرو ایران
و توران شهباز تر کسان قطع از سلطان خان انور القدر که ذکر
صیت و بزرگوار بی او و انواع فضایل بادشاهانه و اوصاف مفاخر
خسبانه و ادب بیخ و تعلیم و الواب فضل و کرم و فطرت نهاریت و انصاف
برای و درایت و اساع رشید با و شاهی و ملک پروری و انصاف
جهان رسیده و در ارف و انانیت جهان بابا و صبا هم نشان شده و او
خو میباید و در اوصاف و انصاف معالی و مناقب فائز عقد خانه این مملکت
مملوکه و دو دمان سلطنت کشته آیین رب العالمین سید شهباه خاقان
و غیر ذلک و سزاوار تاج و سزاوار تخت و سزاواران و او را کما کما
جهان را به تیغ و قلم شهباز به چوبخت و جویان بار او است و بهمان

شاه کاراوت بخوار و کرک را پیش در دشت آب بکوتر کند و
تا مقاب جهان از حسن شاه بازنده باد و بدو نام این خانه از نخل
چنان است خداوند باد شاه را بنده نایب و نخت و کلاه مصفوف بود و بر کلاه
فرمانک نام که با دشمنان را باید و در بادشاهی بکار آید خصوصاً هر جمعی که
جانوران و هر روز و شب و مراسم آن کمتر بنده کان و دعا گو یان
بمال او یب که سرف خدمت و سخاوت آن بازگاه میون و حضرت پیاوین لازال
مخوف و بالاجتماع گفتو تا بالاجلال یافته بود و بنظر طایفه این بادشاه گرفته
و محسوس گشت و از جهت بد و فرض بین شناسا بجهت خوار و ~~مهره~~ آن بادشاه
مملکت حد ملکه این کتاب ز ناسر و شوق تلور خوار از معمر که بوقت دست
خیزن کنار آید باشد و این کتابت عزیز و نفیس که خداوندان این صفت
و از باب این علم جمع کرده اند اندر شناسا باز و شایین و جمع و نرومان
و زود آموز و وید آموز و نیک خوید و بیازناک و من بهرست و دلیر
و بد دل و زورمند و گستاخ و دشمن و آموختن ایشان و خویش و این

و اول هر یک که سه وجه و یکوزده پشت باید داد و چهار ساله ایشان
 که در بیجا که بکار آید و بجز آنکه گذن و از کز بر برداشتن محلیه تباری درین از آن
 مذکور است و از این نشانه بسیار خواست که در هیچ باز نماند و در نیست و از
 باز و از آن را در آموختن آن جانده نیست و درین کتاب هیچ است چنانکه
 در شناختن نر و ماده از باز این را می بینیم در شناختن آنچه سنگ باشد از باز
 نر یا ماده در شناختن آنچه نر یا ماده باشد از باز ماده یا نر می بینیم
 باشد از رنگهای باز این است که از شناختن قوت رستی باز را می بینیم
 در آنچه ساد گرفت و از شن آن است که در شناختن باز را می بینیم
 در آنچه باز را خوش باید داد و در شناختن باز و کسیر کردن آن
 است که از شناختن به اجابی باز را می بینیم در شناختن آن که
 بار در شکارگاه بر و از توان کرد و بسیار است و در شناختن باز
 می بینیم در شناختن کوشته های گرم و خشک است و در
 بیماری و در رستی شناختن باز را می بینیم در شناختن نام بیماری

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و کردن سطر و دراز چشمهایش فراخ و بزرگ و تنهها و دوان فراخ
و پر و زبرین و دراز و پراک و زبرین کوتاه و سخت و اکنده و میان
او و پای فرنگ و ساقها کوتاه و سطر و زعفران سپاه و چهلایک سر سپند سطر
و باید که خوش دارد و روده دل بسیار غار بود و خوش و در بر خنده و دست
کندن او چو سته و با کسته و خوش رنگ اند و خوش بین را یک نشاند
و باید که تنال و دراز از هر یک بود و تن و لیل خوش باز بود و
پیر و سکه می شنای ران باشد و کفرش بیو بیخ مانند بود و دهنک و دندان
سپاه باید که اگر همه آنها سپاه بود و نیز است و اگر زبانش سپاه بود
و یکی خنده بود و زود آموز بود و یکم پرواز بود و یکم پرواز در خاک
و سحر و شناختن این یک باشد از باز ماده چنین است که بهتر از باز
ماده آن بود که بزرگ بود و در حالش چنگ کرد مانند و در خنده بکر باشد
و یکم خوش بزرگ باشد و تنهها و دانتش فراخ و چشمهایش فراخ و در بین
و سحر و خوش و در دانتش دراز و پراک نرم و اندک باید که یکسان باشد

و گوشش را آکنده و میان دو گفتش فراخ و سپیدش و در بر یک زیرین کوتاه
 و دوم کوتاه و بار یک بر آکنده کتفهایش فراخ و جلگها بزرگ بسیار
 و کرد و بسیار خوار و زود و کوارنده و بسیار نرم و انچه یک باشد از
 رنگهای باز آن انچه سفید بود بهتر باشد اما نازک بود و گوشت سفید جیره
 حلیم بود اما بیاز نازک بود و باز و از آن رنگهای باز را چنین ملاحظه کنند
 بین سنگ و سبک ملاحظه میکنند و میگردانند و رنگهای سبک و سست دارند و اهل
 تجربه چنین گویند که انچه سخت مرغ باشد مرغ برادر تر بود و نوزاد و مرغ
 که بسیار بایل است شکاری بود اما بدخوی و باید که باز نیز باشد و
 بازی که کشش بزرگ بود و پیرایه کردش بر تافته و بر یک زیرین
 بالرش کوتاه و مساق دراز و زرو پاک و رنگ سبایی زنده آن بدترین
 باز آن باشد و بکار آید باشد و بد و باید که باز را در خانه
 بندی اما خانه بندی اما خانه باریک بود و دست به دراز کنی اگر بدست
 اندر صد و بیست و دو باشد اما خانه اندر شصت و شصت و شصت بازی به بند

برجه چنان دور تر اندازد با قوت تر بود اگر از دو باز اگر خمی که
پایانی که ام کبی از نو گیت بوارند و باز دوم را بجا او بند و در خط
کنه خیال هر کدام دور تر و دینه تر و دو دینیت زیاده است
در انچه باید گرفت و دانستن آن باید که بمن که باز نو در دام افتد
چنان باید که باز در حرب است باشد و هلاکت در سبک و دور
روی خود پوشیده و در و تا باز روی زده و نه سنده نشود و در بار
او لطف و هم بیرون آورد تا نه طبع و جا او بدر و ماله شش چنان
بدون در بر سیاه که نه کنه و نه باریک و کار بند بر پا او نه و طلال
بیای او بند و یادیم به بیستم بداند که شتافتن باز به پیمان باشد
یا از پوست اما باید که سفید باشد و سرخ نبود چرا که در لخت بر من
اما که عقاب قصد آن کند که او گوشت یا شکاری دارد و نو از او
باز گیرد و باز را خرا کند و من که باز را شتافتنی باید که رسیا
بگشای که مو خراست صبر باید کرد تا فرو آید و حاصل شهر گشت

در هر نیمه در آن اگر بطرفی رود و از نیمه باز و از آن نهانی شود و حاصل
 از شکاری منتهی باشد اگر حاصل در پاداشد او از نیمه بدو اگر در دویم باشد
 البته نوزده و پانزده و در پنج باز و از خوشی باید و او حبه و حکو نه
 و حبس بداند و خوشی باز و گوشت جانور نیست که در حیوان معام و از آن
 و باید که گوشتش در و کلبه شیب و در اج و مرغ و سنی و ملا و مرغ
 خانگی و کرس و بوم و زان و آنچه بدین ماند و از جانوران آبی هم نگاه
 دارد و غیر از جانوران صحرای باید خوانند و مثل گاو و گاو و خرد و گوشت
 و کوزن و مانند آن عرض از جانوران جابریا و جابریا گوشت کوه سفند و
 نمیرسد و آن باز را ساسا است اما کاهی از این گوشتها جانوران
 باید که هر روز غیر از یک روز بخورد و در هر روز که است اما آن قدر که
 که بخورد و آن روز که بخورد و در هر روز که است اما آن قدر که
 هم و در تابستان سوده باشد و چون گوشت کوه سفند و در گوشت از جابریا
 بدید که بی نباشد و گوشت را باید که باره باره کرده و کاف و کاف بدید

و به باره مله نگاه کند اگر بر باشد و گردید و خوبت خط نماید که زیاد شود
که بیمار شود و وقت سپهر کردن خویله یا خیزی پیش از باید دست نام
شمار بدان پاک نماید و بخان بخزند و هم باید که است که کسی را عقبش کند
که ترسند خواهند شد و بعد از که زن بنوا که کجای نشاند از دور
بنید از دست نزدیک بجای خود نشیند و چون خوابی باز
برواری اگر بر زمین باشد دست بر زمین چوبی که خیزی پس او
بداری تا با بخار رود و آنگاه از بخار بر که هر که بد خو خواهد شد با
در آموختن باز و گیر کردن آن می باید که باز نور اسیر روز چشم رود
و بی تا از مردم نرسد و نظیر و بچسته است نبشانی خاصه وقت
با وقت خورشید از شب تا جاست نگاه و بعضی شام بر کند و را غلط بکنند که
اگر رفتی و در نگاه مایه بانی دهن که تا یک شود باز آرامگاه
خود جوید و طبیب البیه باید که انگ ششم و از کرده میان مردم و روشن
جای به آری و چند روز در که و باز از کردانی خاصه از راه هر که

که رام کرده و باید که مرغ در آن نزدیک باشد تا آواز مرغ گوش رسد تا آواز
 مرغ خامی شنیده و باز از شبانگاه باید که بیدار ماند که هیچ جانپور و جگر اگر دست
 بر بین او باشد و در میان روز بود و شب میبرد و هرگاه که یک مرغ
 کبابی که اگر کن که بیدار باشد و باید که باز از اجالی بخوابی و مشتقه میگوید که دست
 صواب باشد با کوه و درختان تا در شکارگاه زرد و خورده باشد و در هر جا
 رسیدن کنی که آن جایگاه است و در وقت بجا خواهد که در وقت که بر کن
 شتاب کنی وقت شکار از دست او گرفتن شتاب کند که باز را در کله
 و سوراخ است یکی گوشت نرزد و بر دو یکی آب که بر او افتد نیم است که شتاب
 گوشت بدان سوراخ آب فرو برد و زود بپاشد و بهج چاره نباشد
 و اگر خواهی بهان شکاری که خود گرفته است مسیر کنی و دست باز دار
 تا خود زبیر کند و خود دانه خورد که او به از مردم احوال خود داند
 باید که باز از بر زمین مسیر کنی بهین که بخشی از شکاری بخورد و دست شانی
 و مسیر کنی تا بر زمین مانت کند چرا که سرست بخوشی است و لطف و قصد

زمین کند و بر خوش بشکند و باید که یک روز بشکاری بکنند و یک روز نه کار
کنند و در بار بار و در عادت نشود و باید که باز از سر و باد را کند
و بر غاف آنجا که خواهد بود دست رود و الا نه پلور و و خطا خورد و باید که
خامش نگاه دارد و آنکه گفت که بهی که بر تر زنده را هم چنین باید که کرد
و باید در شکارگاه که جاذبه بسیار غنیه بطلع باکند و اگر باز از سر بکنند
و چیزی بگوید که نمی خورد و شکار هم بسیار که سر نشود و نباید در
کمر و دست و پا نور نرسد و نیز باید که شکاری درستان هم بشکار رود
و بیشتر از آن آفتاب و بیشتر از آفتاب فرو شدن باید و درستان
بسیار شکار باید کرد و بدان قرار که باز از خوابان نشود و شکار فراوان
کند و هر شکاری که گیرد البته کند و در آن قدری بر او خود بخورد و در شکار
و در شکار من و با جانی باز از سر و جوده و شکار آن مردان که در جانی
باز از سر و جوده و جانی که باز از سر و جوده و شکار آن مردان که در جانی
باز از سر و جوده و جانی که باز از سر و جوده و شکار آن مردان که در جانی

بر کفین شکاری ندارد که از آن غاشاک تواند ایستاد پس اگر کسی
 که نیکبخت شود و فرمان بردار باشد که پیردی از تپه گاه سبب است نشود
 و اگر پیردی ناکاه است بر دمان و مقدار او بلی نیکبخت و در شکار نجات
 حاصل شود باشد در شکار نیکبخت اگر باز در شکار گاه پیردی تواند کرد
 و باید که دشمن از اینجا که جلالت بیکدیگر بر پا به بند که خواهد بود و از کرد
 جست که تا مرغ دم را به نیکبخت نمی تواند پیردی پس اگر بستی بر او تو باشد
 سینه در تن در تن داشتن باز و تندرستی نیست که سر او و کرم
 مغز است باز بر بماند باید که در تالستان در خانه خشک به بند و در تالستان
 در خانه کرم و در بهار و تیر ماه جایی به بند که خاکرم و در سرد و در تالستان
 کوشتهای کرم و در تالستان کوشتهای که خشک باشد به بی و باز و در می
 بدانند که گوشت کرم از هر جریست و گوشت خشک از هر جریست آن هم بداند که کرم
 در شکار نیکبخت کوشتهای کرم و خشک بدانند که از گوشت
 چهار یا بیان به از گوشت کوفته نمی باشد و کرم است و سبب است کوشتهای

فربه و گوشت بزغال هم راست از گوشت ترو و گوشت کاه و سر و پست
اما با مغز گوشت کوساله کم مغز ترست از کاه و کوه خرا و کوزن
و آهو و خرگوش و همه بخور آن میل بکنی دارند اما گوشت کاه و کوهی سبکترست
و گوشت جیغ مرغان سبکترست از گوشت چهارپایان و از همه مرغان
گوشت مرغ سبکترست و بنهر بود و بعد از و تیه و کبک و گوشت
کبک و کبوتر و بلبل و بکرمی و گوشت کنگرک هم کرمست و گوشت بلبل و
همه مرغان آبکی و ستر ترست از همه و در بهار و تند و سخی و شش
بازر و کاه و طبع باز تر و یک طبع آدمی و بهار و او فست که جاری
آدم پس باید که باز در مهربان و جرب است باشد و بهر لحظه باید که باز را
انگام کند و بخاشن را ببندد که کمال خوش است بانه و جنن باید و فست که
تن درست است بانه باید که مشیار و روزه دل و جننهاش روشن و
خوش و در حصار او کرد و سخت چون کوی بجانش سپیدش سپید و
سیاهش سیاه بود آن باز تر و شو بود و چون حوصله اش نرم و بجانش

دره چون آب گرم آن بود و بکر لطف خود را فشانده بدانکه گوشت در
 بود و موی باید که با شستن و در شستن نام بیکای نامی ناکوار و باد
 شکم بکشد و ک خورده و آن سر خورده که با جهم فرزندانش کرم
 شکم خورده و فشاندن حوض لکدن با و کزتن آمانس که خاق نام و قوم
 دم کز کردن گوشت غلامی و گوشت باز بسیار در دیر برده باشند
 بال فرو که استن بال این می باشد بیان کنیم و علاج آن است که در
 باز بدانکه ناکوار و باز از آن شود و گوشت زیاده داده باشد یا با
 مرغ خورده باشد یا کت پی خورده باشد تا نشستن که شود نه خیال
 و کت به و سبک بنال فرود که زنده و سیاه شود و علاقه کت
 باز و خانه تا یک شب که و کز سوز و کسند و زنجیل برابر هم
 این زده سبزه گوشت که سفید کرده دارد و در آن گوشت بچید
 و باز بخوراند بهتر شود و باید که در هم در باد شکم باز و شستن آن در
 که سبزه کت غالت و به خیال خشک کرد و علاقه کت که کسند و زنجیل

و زنجیر که کوفته با گوشت و به دو گنجک مویش بزرگ و کلاوک و به
سوی را کوفته استخوانش در آلود و گوشت که سفید و از دهن زیت آلوده
کنده و به در گوشت مرغ بپزند و باغ و به در باری باغ که سوخ
خوانند این را که به داون بسیار و استخوان داون و از گوشتها که
آلوده و داون به شود نشان نشسته که به شوری چال به انداز
به چغندر نشسته شود و به بر کشته و شاید سفید هم شود و متعار را بخار
و دانه کش گرفته شود و این به فراغ اومد و اندک به چشمت که باز را سه روز
شاید تا یک بسته و سه روز به شش با مسکه غریبی و در چهارم گوشت را با
سیاه و بیاض و دیگر باور و جبریل و سکر و دو دانه و نکندی از هر
که نام نیدم و همه را هم کوفته و در دهن کاو که از دو بر دانه خسته با بزرگ
و کلاه آن را نوعی خشک کنده و در ساز و در دهن شش و اندام باز را با
و آن و در دانه که با دهن در هم کرده شاف و به باز را سر کون آویز و تا آن
در دانه و درون او که از دانه که به بخت با به به در سینه مرکب این به

از کتبی شود و از کدو خاکی گوشت آورده و در آن کشالرش است که
باز آید و در این باشد اما فرموده بود و خیال حال خود را باید که بپوشد
گوشت را سه روز قبل گوشت را و در مرغ خاکی با زردی برست که از پخته شده باشد
تا آن آید و چنانکه بظن هر روز در میان گوشت پخته بخوراند و بعد از آن
کبک گوشت را در چهارم روز و دیگر از آن حبخ ماه در میان گوشت است
بعد از یک هفته زبانی زیاده کرده و در و باز یک روز گوشت گوشت گوشت و حب
از خون کند تا به دوازده حب برسد و بعد از روز دیگر گوشت یک روز بعد از
کنید و برش نپزند اگر به حالش سفید شد و او به شد و خوب است گوشت خوشک
سه روز با مکه بدم که به شود و این سه روز در خور و در آن باز و علاج داند
که این بیماری را در مرغ است و بوقت خیال از مرغین بشیر را کند و تن بخار
علاج است که فلفل با نوسادر بار و مرغ کا و نخراند یک شود و آب است و در
در یک مرغ و علاج آن داند که این بیماری از دود و دود و گوشت آورد
خوران شود و علاجش است که با دود و دود و دود در آن کند تا نرم شود

بعده بشارد و آب در طبق با زرد و ساقی که ارد که می کش شود
چنانکه باغچه باریک بار حلقه کاوش شود به حدی که کشت می توان که بر
که استخوان در پزند کنند باشد به که بولست با سبزه و سبزه اندک کش
و علاج آن بر اند که این بپا که از باد است که در شروان باز باشد
نشانه شش است هر چیزی که در خوردن بر غیر باشد شش است که شش در
کوشش بر غاله به به و سبزه و در زعفران بسیار و تر بپزند و جوش
کرده آن آب بکشد و در دماغ و طبق با زرد و ساقی که ارد که می کش شود
و در شش در دماغ که زرد که نکوشد و آب است و به باد و در شش فرا
و شش در دماغ با باد که چون با زخم فرا دارد و در شش که خوشبو می شود
به بنی و تر بپزند و در دماغ با باد و ساقی که ارد که می کش شود
و شش به به که نکوشد و آب است و به باد و در شش فرا
این علت از بنم زاده است با آنکه از غلظت از بنم زاده است با آنکه از
علتی که در شش می آید می شود و شش آن بود که بسیار از بنم زاده است

علاج شش است که حیاضی بر روغن سوسن یا روغن کاه و بکلی او بریزد که بر سر
مشت و یک بار در پنج خلج خشک نوشاد و صبر و سکین نسک سفید بود
دریم کرده و در یک و برینی باز کند که نافع است اینست که در گرم شکم
و علاج سانسش است که لیکن لیکن گرم بهم را پنجاه بار از روغن بر
شکم خود کند علاج است که صبر و زهره کاه و بهم سانس یک و بر شکم و بر سالی تا تیرماه
خود کند و هر روز گوشت در آب یا ترش کرده بخوراند و علاج دیگر است
که زنجبیل خشک و فلفل کوبیده بر روغن کاه و پیاز و بود که نافع است
اینست که در علاج کاشش بداند که این سانس از سر و خشکی نیز
نشانش آن بود که از بال و بر خود فرو گذارد و آب سانس را بخورد و علاج
باید که گوشت خمر را در و در یک جاشاند و لیکن و روغن کاه و یک
آید بر و در و بشیر از هند تا خورد و خشکی بر طرف آید شد نوعی دیگر است
که شفته روم روغن کاه و در آن خشک کند و یک یک از زنجبیل و کلهبی از زرد
و هر روز گوشت شش بداند که به شود و اینست که در علاج خوش شدن

انسان بسیار با یکدیگر و شیر و پستانه دروغ گرفته در وطن
بیکجانه دروغ کا و بخوراند که نامست و ساز و دریا می باشد
خوش نیستی و علاج باور و زنجیر خشک است این برادر است که در
کوشش باور و بخوراند که بسیار سودمند است و نوعی گوشت که باور و
نار سوزنده و در آب گوشت این آب را با صابون بخوراند که بسیار
در معالجت باور و کرفن باور و کبر تر یک و نیم فک است
بخوراند نوع دیگر که تخم فک فلفل را با یکدیگر دروغ آن گرفته
گوشت که سفید یا فاخته بخوراند بسیار است که در علاج و در وقت باور
و انسان است که با این دم را فرو که در و بناید که سسده است
باور و غن جو زرد بود نوعی دیگر گوشت که باور و شایب از بره چو سنا
در یک سواد در این شایب کرده گرم گرم است او مال که خوب است
در اندر نفوس و علاج است که جلا بیل با لیس و
تا اسوده شود و غیره گوشت که یکجای می کنند و اگر گوشت که یکجای

[illegible]

عليه السلام

علاج است که باز گوشت سگبخت بخورانی با کهن ارضی که نافع است
و علاج بن باز و این بیماری از خورشید بسیار که سگبخت باشد
ببار و روغن زیت و نمک شکر حرکت رسد و گوشت بار و نمک زیت
خوراندن است که در علاج که کهن این بیماری است گوشت بر سنگم باز
نمی خیزد یعنی غشایه که در سنگم است و روز زیاد شود و باید که هر وقت
گوشت بر بدنی بگذرد گوشت کرده خوانی و گوشت که بر بدنی
علاج و کبک است که باید را بکبر و پوست او در کند و بسیار بسیار و بار و نمک
یا سن زیت که بدنی که با این عسل و علاج لغو نشاند گوشت که باز سر
سوی همان کند و در طرف فرو و در و بال و در و کند و در و این بیماری
از سر و در تری باشد و باید که گوشتی کند و بهر یک یک گوشت
سما آن کو دل گرم شود و گوشت آنها در او فرو و گوشت خام او در ده بر سر
کو دل دهند و ترسب کنند و آن باشد و انگاه باز از او این گوشت بنفشه
را سوراخهایی و این انگاه بر کند تا ساقی کند و انگاه گوشت که بر سر

بهر عود خام و زنجبیل و فلفل و مسکه و دریم سادین گوشت غایب و بخوراند
 در علاج کز کردن دم باز و متعجز و فلفل گوشت و درغن آن
 و آرد و قش سیر کردن باز این درغن و در کلوی او نیز و آنکه
 گوشت به که بهتر شود و سبب بهیم و در علاج گوشت خطا به دل باز
 نشاء الترس است که پوسته سر نشاء باید که آب گرم و کلوی او
 بریزد و مسکه و کند نان گوشت به که بهتر شود و برین آرد
 و الا آب به نیز به بلع و در نشاء مالده که قی کند که در می کردن
 خواص شود و سبب بهیم و در علاج از گوشت باز استخوان باید که
 گوشت نیمه شک با موش یا عید بهیم و در علاج دیگر است که زنجبیل خشک آرد
 با آب بکشد و آبش گرفته و در کلوی باز ریزد و سبب بهیم و در علاج
 بهر وجه برداشتن بیمار آب سبز و کلوی باز ریزد و تا مریخ را بر دارد
 در سبب بال فرو که ایشان باز آید اگر نیز بهیم و در علاج
 او و استخوان سبب بهیم و در علاج کز کردن دم باز و متعجز و فلفل

و بادام میگوشتن روغن آن کهن و با گوشت بخوراند تا بپزد و در
علاج سست شدن بای باز می باید که آن کرک بود را نوست
بخون با کشید تا بکشد و در آن سرکه و در علاج با کشید که در آن باز
بسیار و با کشید روغن کاه و کلوی باز باید ریخت که آوازش کمر و با
بسیار سرکه و علاج سرکه ریختن باز باید که روزی یکبار در آتیه تا با بخورق
کند و سبب طریقت و در روغن زیت به بام یا این مالده است و در
علاج سست شدن کی بار باید که گوشت یک بچه بخوراند که محبت و علاج دیگر
است که قدری افیون بر آب غدا باشد و دو وانه انگر تا خردا در
گوشت کبوتر بچد به با گوشت که بخت در روغن زیت یا روغن سداب خمر
اند و ده به به که باغ است و سه و نه باغ به در علاج سست شدن کی باز
ببار و بر آب بخور و کافور و همان قدر بود خشی و سکر که را در هم کرد
هر روز یک غلله به در جاک خشک است و که بسیار خوب است باغ به
در علاج و به ماندن گوشت در حوصله باز مر که گوشت میرد و خوراند

قدری گوشت و با بستریم مذود و دکلوی باز کند تا فرو برد و ساهنی که
 بکند که گوشت اولی هم بیرون خواهد آمد و اگر نیاید قدری آب بزند
 و باغ و دهن را با مال که می کند تا آن گوشت بیرون آید و نمک و زرد
 میخ مذود تا به شود و آب سبزه و زرد میخ در سبزه خورد و علاج است که بیارد
 که در زهره و سبزه هم بر آب هم با کندن شیر با آب یا بنزد
 و هر روز با این دارو را بخوارا بشود که یک شفته و نیم در علاج
 نوزده مفار و حکایتیک خورده تا با بید که به خورده را به در الکاه و ساه
 و عمل را بر روی بکن و دوا کن که به شود و آب سبزه و زرد میخ در علاج بر کون
 کردن بار و کور چته آن میکند از خضای بر گرفته باید که لفظ سبزه حاک
 بر آب حاک که برادر است و آب سبزه و زرد میخ در علاج بر کون باز بیارد و مالک
 ما خضر زرد و کون خناید چون نرم شود و در آن سبزه مذود که چون می شود
 آب سبزه و زرد میخ در علاج چکنه آن آوردن از بیارد و ساهی بر زهر
 بنه این دارو آن چکنه و زهر نیست مالک و چکنه الی حکایت و اگر نشود

بیار و نان گرم و آن چکن را خنک کوبن باز بیار و نان گرم و نان
نار و نان کبر و کمر است شود و شیب و است و در و کوبن و نان
خنک و نان بر و بار و انکسین بنید و در و یکسین کرده در
آتش نم نم جو شاند و کشتن کبر و بعد و طریقی کند تا خشک شود
انکسین شود و کشتن با بخار و از ورم و رطوبت و کشتن که خوب است
از ورم و کشتن و از کبر و از کشتن باز با یک بول
بار و از ورم و کشتن با کشتن و از کشتن با کشتن
و از کشتن با کشتن و از کشتن با کشتن و از کشتن با کشتن
خورانن کشتن با کشتن و از کشتن با کشتن و از کشتن با کشتن
و از کشتن با کشتن و از کشتن با کشتن و از کشتن با کشتن
کشتن با کشتن و از کشتن با کشتن و از کشتن با کشتن
خر کوش و کوش و کوش و کوش و کوش و کوش و کوش و کوش
مندی از کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن کشتن

که بی نیازی است و اگر کسی خواهد که برای دم کند تا حکم برآید می باید که
 دست نکند بپا و در میان با یک سر یک پا بندد و آن نشان
 در جاده بند و افکاه باز را بخواند که بر کند شود که حسن تر است و بر
 ای بزرگ کند و باید که در آنجا زیت برارد و بارغن و میری را
 که کند قریب روض نیست کای آن بجای ماسورخ گوشت و در هر
 زو و بر آورد می باید که کای با یک باشد و یکم افکاه و در و در
 ما سنج بند و تمام شد باز نامه اکنون نشان انداخته بیان کنیم
 آنچه در نشان و انواع آن در نشان در کشت و در کشت
 پنج خست یکی کوی دهم را به سبزه کی چهارم بودی و در کان اکثر
 خوانند و پنجم کوی بسج اندک پنجم را که با دو کرم کوی به از نه خود
 و زنگی کوی پنجم رنگهاست و رنگت پنج کوه است اول سیاه و دهم
 سیاه و سوم و بناری چهارم پنج سم و زره اول کوی سیاه رنگ
 باید که در کوی سیاه شود و سیاه و پنجم بود که در تنهار و فراخ بنی و در ار کرد

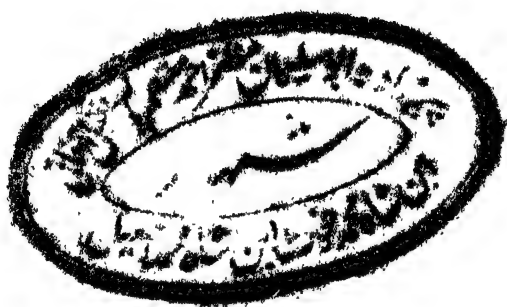
رنگ کشت

و کشاوه کتف دراز بر دگمه دم وسطه راق و نیز کتلب و شیشه
در کنار دریا بود و بهترین چرخ زاولی رنگین بود که باده و سفید رخ
و مار و قوی تر که در شیشه بود و در کوه چاه سرشته سحان بود و بهترین
بجری تر که است که رخ رنگین و شیشه اند و به کوه های تر که در بهترین
بجری بود که ترکان اگر خوانند بهترین شیشه آن بود که شیشه اند
در کوه دوار و شیشه باشد که در کوه سیاه مات و کشاوه سیاه اما از جمله
این همه شانس که با و دریم شانس نیری بهترین بود و الف و ب و د
شیشه از باقیهای دیگر و اعناد هر دوازده تر است پس اگر
هر چه تحقیق نزد ماده او را کسی یافته اما چنین است که نزدیکش ماده است
و خردش تر است و در اموض شانس بجری باید که اول ششم بازین
مکونه زده آورد و دست در اما باید که کوچک دست خود شیشه اند
و کشید را باید که در جای ناکس که اند و شیشه در او را دانه که
بدری عادت کرده باشد بر شکار بند بخواند از آن سر و دوازده

کند و بخواند روز هفتم او را بکشاید باید از یک کاسج او را باید از دو بار
 خواند تا مشعر بعد از آن بشمار گاه رفته یکوتر بطبقه ماشع شود و انکاه
 از دو کبوتر بناید و بخواند و بنهان کند و در آن حالت طبل بازی بزند و آواز
 کند تا از مرغ بر طرف شود هر روز ترمساند و نواغان کند بعد از آن بشمار مرغ
 و شنی هر دوش و دست خورند اگر کسی که قصد زمین نفس کند ترمساند
 تا او غایب کند و بهتر بشمار رود و در هر روز یکبار و در هر روز یکبار
 و اگر زیر برداشتن بر آنکه علاج است برورش و در پیش بهان مرغ یا دست
 و او و پیش بماند پیش گفته شد و هیچ هم در آن ترمش است
 و انواع مرغ و رنگ مرغ و در از دو سب مرغ و از سیاه مرغ و از سیاه
 زمین نه و سیاه سب و سیاه سب و سیاه سب و سیاه سب و سیاه سب
 است و سیاه سب و سیاه سب و سیاه سب و سیاه سب و سیاه سب
 مرغ و سیاه مرغ و سیاه مرغ و سیاه مرغ و سیاه مرغ
 تا شش سب و در بهترین حدی که هم رنگ از رنگها بهتر است سیاه مرغ سیاه

زبان و غیر ازین بکار نمی آید و بهترین بر عهده سبزه و سبزه زار
باشند و سبزه بهار در کبریا کردن جیغ اولی و ام که بدی می آید و
باید که بسیار از خطا کرده با سبکی در آورده و در چشم و در حق شناسان
بهین که بین چشم باز کردن باشد بر دست نشان و در آفتاب
و فی نه گشت به معنی که رام شد در شکاف نامی که باور پس شود
بر شکاری و کمال شود و سبزه بهار در کبریا کردن جیغ شناسانی
جیغ سبزه بهار در آورده است با روح جیغ بهار و سبزه بهار
به از هر گشت سبزه بهار که بهتر است و بخان با یک سبزه بهار
شود و هر نوع که با سبزه بهار در آورده شود و سبزه بهار در آورده شود
جیغ و در چشم می کشد جیغ را که کار کند نشان از این بود که هر گاه سبزه بهار
ببارد و کوشه می کشد سبزه بهار و سبزه بهار و نگاه بهار و سبزه بهار و سبزه بهار
کشی خورده با سبزه بهار و در آورده است سبزه بهار و کوشه بهار
بهار و باقی همان تر سبزه بهار می کشد سبزه بهار و سبزه بهار و سبزه بهار

و معاجزت آن اگر بای خرج آما کس کند غلافی دوستی دوست پایش درند کرد
 که بر سبب او و انتن بیار جرج چنانست که خیزد باز از دست باید
 از خست تا برینه که اگر است شود و هم بسیار بچناند پیر چنانست
 این باشد و الله اعلم بالصواب تم



MANUSCRIPT

۱۳۰۲

